

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۸

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۱۵

پیدا و پنهان ایدئولوژی، شریعت و اخلاق در تاریخ بیهقی

شعبان شفیع‌نساب^۱

محمدعلی گذشتی^۲

عالیه یوسف فام^۳

چکیده:

تاریخ بیهقی از متون مهم نثر فارسی است که در قرن پنجم هجری بوسیله ابوالفضل بیهقی، دبیر دستگاه غزنویان، و بر اساس نامه‌ها و اسناد رسمی دربار و یادداشت‌های نویسنده، نگاشته شد. نویسنده که فنون دبیری و نویسندگی را از جوانی زیر نظر بونصرمشکان، وزیر دیوان رسائل غزنویان، فراگرفت، به پشتوانه قریحه و ذوق شخصی، مطالعه و کتابت، چنان مهارت یافت که ریاست دیوان رسائل را بعد از مرگ استادش به او واگذار کردند. کتابش که تنها بخشی از آن در دست است، ترکیبی از تاریخ و ادبیات است. وی حوادث و رویدادهای عصر غزنویان را با مهارت و بیانی شعرگونه بدور از هرگونه جانبداری و حبّ و بغض به رشته سخن پارسی کشید. بیهقی در عصری قلم می‌زد که تنگ‌نظری‌ها و تعصبات دینی و فرقه‌ای به اوج رسیده و در درباری کتابت می‌کرد که انحطاط، سستی اخلاق، ناپیمنی و بی‌ایمانی بالا گرفته و وسوسه قدرت و ثروت، درباریان را به جان هم انداخته بود. با این حال، او بدور از این ناهنجاری‌های زمانه، اثری خلق کرد که آینه‌ای است در برابر روزگار. بدون این که ایدئولوژی‌های حاکم بر عصرش او را بیالاید، لایه‌های آشکار و پنهان این ایدئولوژی‌ها، شریعت و اخلاقیات درباریان را با استنادی تمام به تصویر کشید. این پژوهش، به انعکاسی از این لایه‌ها می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

بیهقی، تاریخ، غزنویان، شریعت، اخلاقیات، ایدئولوژی، تعصبات دینی.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

magozashti@yahoo.com

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

پیشگفتار

آثار و متون کتبی هر عصر، انعکاسی از فرهنگ، تاریخ و مسائل اجتماعی همان عصر است. در حقیقت، نسل‌های آینده، گذشته هر عصری را در آینه آثار مکتوب همان عصر می‌بینند. این نکته، بدان معنا نیست که نویسندگان، برای نسل‌های آینده می‌نویسند. اگر بیهقی می‌نویسد که «پس از این عصر مردمان دیگر عصرها، با آن رجوع کنند و بدانند» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۲۸) بدان دلیل است که گذشته‌ها معلّم و راهنمای آینده است و چنان که سارتر می‌گوید: «که آفرینش ادبی به کمال نمی‌رسد مگر در خواندن، حال که هنرمند باید کار تکمیل آنچه را که آغاز کرده‌است به دیگری واگذارد، حال که فقط از خلال شعور و آگاهی خواننده است که نویسنده می‌تواند خود را نسبت به اثرش مهم و اصلی ببیند، پس هر اثر ادبی در حکم دعوتی است، نوشتن دعوتی است از خواننده تا چیزی را که من از طریق زبان به آشکار کردنش همّت گماشته‌ام هستی عینی ببخشد.» (سارتر؛ ۲۵۳۶: ۷۳).

بنابراین، نویسنده هر عصری، به تمایلات، تفکرات، جهت‌گیری‌ها و افق اندیشه خوانندگان خود توجه می‌کند که به گفته «فون دانکه» به سختی در چنگال «روح زمان» اسیرند (ر.ک. زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۹۵). پس در هر نوشته‌ای، روح زمان جاری است. آنچه در این مقاله بدان می‌پردازیم، همین روح زمان است. برخی آثار تاریخی چنان رنگ «ایدئولوژیک» گرفته‌اند که به «قلمرو متن تبلیغی فروغلطیده‌اند» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۳۷۱). با توجه به این نکته، در این پژوهش هم به جلوه‌ها و تاثیرات این ایدئولوژی تبلیغی می‌پردازیم، هم به دنبال مشخصه‌های دیگری از ایدئولوژی‌های پنهان، غیرتحکمی و ناخواسته‌ای هستیم که از زیر قلم بیهقی و تحت تاثیر لایه‌های پنهان فرهنگی و اجتماعی‌اش گریخته و در پهنه اثرش جای گرفته است. این کار در صورتی به خوبی به سرانجام می‌رسد که محقق، به تمام علوم و دانش‌هایی که بیهقی در آن‌ها مهارت داشت، مسلط باشد و همچنین اوضاع سیاسی، اجتماعی، دینی، علمی، ادبی، فرهنگی و ... عصر نویسنده را بدرستی بشناسد. من اعتراف می‌کنم که در این زمینه‌ها آگاهی‌ام بسیار محدود و اندک است، و بفرموده خداوندگار سخن، سعدی علیه‌الرحمه «اگر در سیاق سخت دلیری کنم شوخی کرده باشم و بضاعت مزجات به حضرت عزیز آورده» باشم (سعدی، ۱۳۸۷: ۵۶).

اگر چه ممکن است بتوان این جلوه‌ها را در سه گروه ایدئولوژیک، شریعت و اخلاق طبقه‌بندی نمود؛ اما برای این که بیش از حد گسترده و پراکنده نشود و دیگر، این که مرز مشخص و روشنی بین پدیده‌های این سه گروه وجود ندارد، همه را در یک زیرگروه و به دنبال یکدیگر آورده‌ام.

نکته مهم دیگری که قابل تأکید است این است که بیهقی «در ضمن بسیاری از حادثه‌ها، زبان به بندهای عبرت‌آمیز و نکوهش خوی‌های زشت و ناپسند می‌گشاید و با یاد کردن مثل‌ها و برخی بیت‌ها، صفت‌ها و خوی‌های نیک انسانی و بشردوستی را می‌ستاید» (پروین گنابادی، ۱۳۷۴، ۱۰۴) این کار یعنی ستایش فضایل و نکوهش رذایل «به کتاب تاریخی او امتیاز اخلاقی خاصی بخشیده‌است که نظیر آن در کمتر کتاب تاریخی دیده‌می‌شود» (فرزام، ۱۳۷۴، ۳۹۶) در آن روزگاری که «انحطاط، سستی اخلاق، نایمندی و بی‌ایمانی، همه دیوانیان و سران مملکت را بر آن داشته که جز خود و نفع خود چیزی نبینند، نه سرنوشت ملت مطرح است و نه آینده ملک» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۴، ۱۳۷۴، ۷) بیهقی زیرکانه و با هوشمندی تمام به خواننده، اخلاق می‌آموزد «اخلاق که آن را اصلاح و ویراستن قوای سه‌گانه تفکر، شهوت و غضب می‌دانند، رعایت فضایل و ستردن رذایل است» (عقلایی، ۱۳۸۶، ۶۵)؛ بنابراین تاریخ بیهقی، کتابی اخلاقی است که خواندن و تأمل در مطالب آن برای هر فرهیخته‌ای ضروری است.

۱-۱. روش پژوهش

حق بزرگی که سخنوران پیشین بر گردن جامعه دارند، علاوه بر ترسیم آرمان‌ها و مدینه‌های فاضله، انعکاس و بازتابی است که از اوضاع و احوال جامعه عصر خود ارائه داده و توانسته‌اند هنرمندانه موضوعات و رویدادهای فرهنگی و اجتماعی آن روزگار را به دوره‌ها و نسل‌های بعد منتقل کنند. این آثار به عنوان میراثی والا و گرانبها، در ارتقا و تعالی جوامع، نقشی اساسی و مؤثر دارند. تجزیه، تحلیل، تفسیر و واکاوی همه جوانب این آثار اگر بر پایه تفحص و همراه با به‌کارگیری شیوه‌های درست پژوهش انجام شود، می‌تواند نتایج مفید و روشنی به دنبال داشته باشد. این پژوهش که به بررسی یکی از متون منثور ارزشمند زبان فارسی، تاریخ بیهقی می‌پردازد از جهت هدف پژوهش، تحقیقی است بنیادی^۱ که در جمع‌آوری مواد اولیه و داده‌های تحلیلی آن از روش اسنادی^۲ یا کتابخانه‌ای و بوسیله فیش‌برداری از متن اثر انجام شده‌است. از جهت ماهیت و روش پژوهش، ترکیبی از روش‌های توصیفی - تحلیلی است که با تجزیه و تحلیل منبع مورد بحث به توصیف کمی و کیفی متن پرداخته و برای ارزیابی بهتر، نمونه‌ها و شواهدی از دیگر آثار هم‌زمان آورده و به کمک روش مقایسه‌ای^۳ به ارائه نظر پرداخته و بحث شده‌است.

۱. Fundamental.

۲. Documentary.

۳. Comparative.

۱-۲. پیشینه پژوهش

تاریخ بیهقی از زمان تألیف تا کنون همواره مورد توجه محققان و پژوهندگان بوده است. این توجه و اقبال به ویژه از نیمه قرن نوزدهم میلادی که اولین چاپ آن به وسیله مورلی، دانشمند انگلیسی در هند انجام شد هم در سرزمین‌های فارسی‌زبان و هم نزد محققان فرنگی بسیار بیشتر و گسترده‌تر شد (ر. ک. مدرس‌زاده، ۱۳۸۹، ۱۲۵). به جرأت می‌توان برجسته‌ترین تلاش در این زمینه را کنگره بین‌المللی بزرگداشت بیهقی در شهریور سال ۱۳۴۹ در دانشگاه فردوسی مشهد و نقطه عطف آن کنگره، چاپ کتاب به وسیله دکتر علی‌اکبر فیاض، استاد این دانشگاه دانست که بیهقی و کتاب او را به جهانیان شناساند. در حقیقت دانشگاه فردوسی مشهد، کانون و آغازگر پژوهش‌های گسترده بعدی در زمینه بیهقی و کتاب سترگ اوست. از آن زمان تا کنون صدها مقاله و کتاب به بحث و بررسی درباره زندگی و شخصیت بیهقی و جنبه‌های مختلف کتاب او پرداخته‌اند. چنانکه پیشتر نیز بیان شد، کتاب بیهقی صرفاً اثری تاریخی که فقط بیانگر حوادث و رویدادهای گذشته باشد، نیست؛ بلکه تصنیفی بزرگ و گرانمایه است که علاوه بر ثبت و ضبط وقایع تاریخی، به مباحث و موضوعاتی از جمله مسائل ادبی و زبانی، رویدادهای فرهنگی، مسائل اجتماعی، دینی، مذهبی و فرقه‌ای و... پرداخته است. بیشتر تحقیقاتی که درباره این کتاب انجام شد، مربوط به موضوعاتی چون وجوه ادبی، بلاغی، زبانی، بیانی و شیوه‌های تاریخ‌نگاری است. درباره موضوع این پژوهش، جسته و گریخته در دیگر مقالات اشاره‌ای به برخی مباحث شده است. «جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی» و نیز «ارزش اخلاقی تاریخ بیهقی» عنوان مقاله‌هایی است که دکتر اسلامی ندوشن و حمید فرزام در کنگره بزرگداشت بیهقی ارائه دادند که در «یادنامه ابوالفضل بیهقی» منتشر شد.

اسماعیل حسن‌زاده مقاله دیگری در این زمینه به چاپ رساندند تحت عنوان «هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی» و در فصلنامه مطالعات ملی شماره ۱۵ سال ۱۳۸۲ به چاپ رسانید که به نکاتی در این مورد پرداخته‌اند. «مناسبات سیاسی و اجتماعی» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد افشین رسولی به راهنمایی دکتر سجادی است که در سال ۱۳۸۱ در دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی انجام شد. پایان‌نامه دیگری با عنوان «آداب درباری و عقاید عامیانه در تاریخ بیهقی» مربوط به آقای جهان‌دوست سبزه‌لیپور است که در سال ۱۳۸۳ در دانشگاه تبریز سامان یافت. مقاله «تقدیر در بینش ژرف بیهقی» به قلم اسماعیل شفیعی سروستانی است که در کیهان سوم آذر ۱۳۸۴ چاپ شد. «آئین و رسوم رایج بیهقی در عهد غزنوی» عنوان تألیفی از ژینوس نازک‌کار است که انتشارات ترفند در سال ۱۳۸۳ آن را منتشر کرد. این‌ها تنها گوشه‌هایی اندک از صدها تألیف، مقاله و تحقیقات گسترده‌ای است که درباره این کتاب انجام شد. بخشی از این پژوهش‌ها را فهرست‌وار آقای

محمد رضا ابن الرسول ترتیب و تنظیم کرده‌اند (ر. ک. ابن الرسول، ۱۳۸۷، مقاله «کتاب‌شناسی بیهقی»). لازم به توضیح است که آنچه که در مقاله پیش روی ارائه شده از زاویه‌ای جدید و بکر است که بر پایه پژوهش‌های جدید «سبک‌شناسی» است که به لایه ایدئولوژیک متن پرداخته شده و در تحقیقات دیگر و پیش از این کمتر ارائه شده است.

۲. بحث و بررسی

بیهقی (۳۸۵ هـ ق - ۴۷۰ هـ ق. برابر با ۹۹۵ م. - ۱۰۷۷ م.) در دستگاه غزنویان (۳۴۴ هـ ق - ۵۸۳ هـ ق. برابر با ۹۷۵ م. - ۱۱۸۷ م.)، سال‌های مدید به عنوان دبیر دیوان رسائل و زیر نظر استادی بی‌بدیل به کار اشتغال داشت و مهارت‌های نویسندگی را در حدّ اعلی فراگرفت و چنان در این راه توانایی و کامیابی کسب نمود که صدارت دیوان رسائل را بعد از مرگ استادانش، به او سپردند. نگارش، ترجمه و قرائت و تفسیر نامه‌های سلطانی از او نویسنده‌ای پرتوان و بی‌همتا ساخت. بیهقی مورخ نبود بلکه نویسنده‌ای «کتب خوانده» و آگاه بود که بیش از نیم قرن تحولات و حوادث آشکار و پنهان خاندان غزنوی را از نزدیک شاهد بود و حتی بیشتر اسناد و مدارک رسمی و غیررسمی حکومتی را در اختیار داشت؛ بنابراین، در پایان عمر که نیز دوره عزلت و عسرت او بوده، دست به نگارش و تألیف تاریخ دوره مورد بحث براساس مسوده‌ها و مدارک موجود زد. بیهقی بیشتر ادیب بود تا مورخ؛ بنابراین، اهمیت کتابش «در این است که ترکیب «تاریخ» با «ادبیات» را در کامل‌ترین شکل ممکن محقق ساخت» (زرقانی، ۱۳۸۸، ۵۴۷). در این جا قصد ندارم که به جنبه تاریخی یا جنبه ادبی این کتاب بپردازم؛ اما چنان‌که گفته‌اند: «مورخ برای رؤیت گذشته اگر ناچار است عینک «زمانه خویش» را بر چشم داشته باشد، می‌بایست تا آن جا که می‌تواند آن را بی رنگ انتخاب کند و بی غبار» (زرین کوب، ۱۳۷۷، ۱۶۴). این ویژگی در بیهقی به سبب غلبه جنبه ادبی‌اش، کاملاً ظهور یافته‌است، و تا حد ممکن زمام قلم را از ید قدرت «روح زمان» دور نگه داشت و ردّ پای ایدئولوژی را بسیار کم‌رنگ و بی‌رمق نمود؛ و این در حالی است که در دوره مورد بحث و به طور خاص عصر غزنویان و سلجوقیان جزو سیاه‌ترین دوره‌های تعصب مذهبی و سرکوب مخالفان دینی و فرقه‌ای بوده‌است. اگر در اواخر سلطه سلجوقیان روزنه‌ای کوچک و کم سو برای مخالفان مذهبی فراهم شد تا اندکی تنفس کنند، خواجه نظام الملک چنین شکوه سر می‌دهد و حسرت روزهایی را می‌خورد که با دستان قدرتمند خود چگونه گلوی رافضیان و بدمذهبان را می‌فشرد:

«در روزگار محمود و مسعود و طغرل و آلب ارسلان هیچ گبری و ترسایی را زهره آن نبودی که بر صحرا آمدندی و یا پیش بزرگی شدندی، و کدخدایان ترکان همه متصرف پیشگان خراسان بودند و دبیران خراسانی حنفی مذهب یا شافعی مذهب پاکیزه باشند نه دبیران و عاملان بدمذهب عراق به

خویشتن راه دادندی، و ترکان نه هرگز روا داشتندی و یا رخصت دادندی که ایشان را شغل فرمایند، گفتندی اینان هم مذهب دیلمان‌اند و هواخواه ایشان. چون پای سخت کنند کار بر ترکان به زیان آرند و مسلمانان را رنج‌ها رسانند، دشمن آن بهتر که در میان ما نباشد، لاجرم بی‌آفت می‌زیستند» (نظام‌الملک، ۱۳۹۲: ۲۳۰-۲۲۹).

آن چه از خلال کتاب دریافت می‌شود این است که نویسنده آن بیهقی هم به سبب منش و ویژگی‌های شخصی و فردی، و هم به سبب آگاهی‌ها و دانش‌هایی که حاصل مطالعه کتاب‌ها و پژوهش‌های علمی است، شخصیتی یافت که هر گونه تعصب، حقد و حسادت، تزویر و دورویی، دنیادوستی و مهم‌تر از همه جهل و خرافه را از خود دور کرد. به همین دلیل، در «لایه ایدئولوژیک» کتاب که شامل «مجموعه یک رشته افکار و تمایلات که یک قوم یا یک عصر را تحت نفوذ خویش دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۷، ۹۵) می‌باشد در مقایسه با دیگر کتب تاریخی هم‌عصرش به استثنای اخلاقیات به یقین کم‌مایه‌تر و سبک‌تر است. مواردی را که در اینجا ذکر می‌کنیم، در متن کتاب بسیار کم بسامد و غیرمتکرر است.

۲-۱. تعصب دینی و سختگیری‌های فرقه‌ای:

چنان‌که بیان شد و بر پایه شناختی که از شخصیت بیهقی داریم از کسانی نیست که همچون بوسهل زوزنی و سوسه‌های دنیوی و مراتب درباری و سودای ریاست در سر او «بادخانه‌ای» بسازد که با دست‌مایه‌های دینی و فرقه‌ای جان و مال رقیبان و دشمنان خود را دستخوش رنج و بلا گرداند. تعصب، خطایی است که «کمتر تاریخی هست که از آن خالی باشد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۷، ۶۹) اما در تاریخ بیهقی این تعصب، انعکاسی از رفتار سیاسی و مشی دینی قدرت حاکمه است و بیهقی به عنوان مورّخی منصف و موظّف، آن را به زیبایی به تصویر کشیده‌است. با خواندن نوشته‌های اوست که امروز به روشنی می‌دانیم بر دار کردن حسنک وزیر نه به سبب «بدمذهبی» که به علت زد و بندهای پشت پرده رجال، برای کسب قدرت بوده‌است، و با ذکر عبارتی مشهور از محمود غزنوی، به دو هدف مهم دست یافت، هم تعصب دینی و سخت‌گیری‌های غزنویان را اعلان نمود و هم آزاداندیشی و حقیقت‌گرایی خود را بیان کرد، و عبارت محمود غزنوی چنین است: «من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته‌آید و درست گردد بر دار می‌کشند» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۹۳).

در آغاز مجلد ششم، بر پایه شرطی که قرار داده «که در اول نشستن هر پادشاهی خطبه‌یی» بنویسد، فصلی آورده که در آن، پادشاهان را همپایه پیامبران و از موهبت‌های الهی دانسته و گفته که: «خدای تعالی قوتی به پیغمبران صلوات‌الله علیهم اجمعین داده‌است و قوت دیگر به پادشاهان، و

برخلق روی زمین واجب کرده که بدان دو قوت ببايد گرويد و بدان راه راست ايزدی دانست. و هر کس که آن را از فلک و کواکب و بروج داند آفريدگار را از ميانه بردارد و معتزلی و زندیقی و دهري باشد و جای او در دوزخ بود. نعوذ بالله من الخذلان» (همان، ۱۲۱).

با توجه به اين که غزنویان برای خوش خدمتی به خلیفه بغداد به فرقه‌های اهل سنت و اشاعره به ویژه دو مذهب شافعی و حنفی بیشتر توجه می‌کردند و بها و میدان می‌دادند، بیهقی در آغاز فصلی که مربوط به پادشاه و نوعی تقدیم‌نامه است به انکار مذهب مخالفان پرداخت که سخنی کلی و شعارگونه است تا از طریق آن مورد تأیید و حمایت دستگاه قدرت واقع شود.

۲-۲. تقدیرگرایی و دل به قضا و قدر سپردن:

در تاریخ بیهقی تقدیرگرایی و دل سپردن به سرنوشت، رکنی قوی و دامنه‌دار است و ریشه‌ای. بیهقی اشعری مذهب است و بر پایه دیدگاه اشعریان حوادث و اتفاقات را خواه خیر باشند یا شر «حاصل مشیت الهی می‌دانند و می‌گویند شر نیز همانند خیر به اراده خدای تعالی پدید می‌آید» (حلبی، ۱۳۸۹: ۹۵) «زیرا در ملک و ملکوت یک چشم بهم‌زدن و التفات خاطری و نظر ناظری پدیدار نمی‌شود مگر به قضای خدا و قدرت و ارادت و مشیت او، و شر و خیر و سود و زیان و اسلام و کفر و عرفان و نُکر و فوز و خسران و گمراهی و راهیابی و طاعت و عصیان و شرک و ایمان همه از او است، قضای او را باز زنده‌ی نیست و حکم او را تعقیب کننده‌ی نه» (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۶۴)

دیگر چنان که «بوسوئه تحت تأثیر تاریخ نگری قوم یهود و آنچه نزد کلیسا مقبول بود تاریخ را عبارت می‌دید از تحقق عنایت و مشیت ربانی» (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۲۰۰) حکمی کلی و همگانی بود که اتفاقات و حوادث، آن چیزی است که خداوند رقم زده‌است و همه باید تسلیم باشند و دل به قضا و قدر بسپارند. حتی وقتی چنگیزخان مغول به سرزمین ایران تاختن آورد، چون بخارا را تصرف نمود در مصلای عید خطاب به باقیمانده‌های نجات یافته از شمشیرهای برآن لشکریانش گفت: «من عذاب خدام، اگر شما گناه‌های بزرگ نکردتی خدای چون من عذاب را بسر شما نفرستادی» (جوینی، ۱: ۸۱، ۱۳۷۵)؛ بنابراین، تاریخ چیزی نیست جز شرح و بیان حوادث و اتفاقاتی که وقوعشان خواست و مشیت الهی است. بیهقی سرتاسر کتابش به این نکته پرداخته و گوشزد کرده‌است:

- «اگر در این میان غضاظتی به جای این پادشاهان ما پیوست تا ناکامی دیدند و نادره‌ی افتاد که درین جهان بسیار دیده‌اند، خردمندان را به چشم خرد می‌باید نگریست و غلط را سوی خود راه نمی‌باید داد، که تقدیر آفريدگار جلّ جلاله که در لوح محفوظ قلم چنان رانده‌است تغییر نیابد، "ولامرّد لقضائه عزّ ذکرة" (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

- «... و اینک عاقبت کار دو سپاه‌سالار کجا شد؟ همه به پایان آمد چنانکه گفتمی هرگز نبوده‌است.

و زمانه و گشت فلک به فرمان ایزد عزّ ذکرة چنین بسیار کرده است، و بسیار خواهد کرد.» (همان، ۲۴۵).

- «... و بسیار بوده است از این گونه، تا زود زود زبان فرا این پادشاه محتشم دراز کرده نیاید و عجزی بدو باز بسته نشود هر چند درو استبدادی قوی بود و خطاها رفتی در تدبیرها و لکن آن همه از ایزد عزّ ذکرة باید دانست که هیچ بنده به خویشتن بد نخواهد.» (همان، ۴۵۹).

- «... و ایزد عزّوجلّ علم غیب به کس ندهد، چون قضا کرده بود که خراسان از دست ما بشود و کار این قوم بدین منزلت رسد که رسید. ناچار همه تدبیرها خطا می افتاد، و با قضا برنتوان آمد.» (همان، ۵۰۵).

- «... امیر از همه فرزندان او را (امیرسعید) دوست تر داشت و او را ولی عهد می کرد و خدای عزّوجلّ نامزد جای پدر امیرمودود را کرد، پدر چه توانست کرد؟» (همان، ۵۳۰).

- «... و تا ما از اشکسته ها به صحرای باورد رسیدیم لختی میانه کرده بودند چنانکه درخواستی یافت اگر به تعجیل رفتی، اما از قضای آمده و آن که بی خواست ایزد عزّ ذکرة هیچ کار پیش نرود...» (همان، ۵۶۹).

- «... و روز سخت گرم ایستاده بود، صواب جز فرود آمدن نبود اما می بایست که تقدیر فراز آمده کار خویش بکند، از آنجا برانندیم...» (همان، ۵۹۸).

۲-۳. فضیلت های اخلاقی (صدقه و هدیه دادن):

در میان جو مسموم و آشفته دربار که تهمت بستن و «زیر آبی زدن» و فرصت طلبی برای بیرون کردن و از بین بردن رقیب کاری رایج و همگانی بود، میدانی برای فضیلت ها باقی نمی گذاشت. به همین دلیل کمتر فضیلتی جنبه همگانی و شایع پیدا می کرد. بدیهی است که هر کدام از شخصیت ها، فضیلت یا فضایی داشتند. فضیلت هایی مثل علم و دانش، بینشوری، دوراندیشی، قناعت، تواضع، شجاعت، ایمان و... در بین درباریان وجود داشت و هر کدام به یک یا چند فضیلت آراسته بودند اما آن چنان که رذایل نامبرده گسترده و شایع بود این فضیلت ها شیوع پیدا نکرد و همگانی نشد. با این حال، خصلت «صدقه و هدیه دادن» از ویژگی هایی است که تقریباً در بین رجال امری رایج و مرسوم بود. هم شاهان و امیران و هم رجال و درباریان به مناسبت های مختلف، به نیازمندان و توده مردم صدقه می دادند و به اشخاص و صاحبان مناصب تازه هدیه و نثار می بخشیدند. در این آشفته بازار اخلاقی دربار، بر پایه آموزه های دینی، صدقه می توانست برای صدقه دهندگان، اندک آرامشی درونی و روزنه کوچکی از رضا و خوشحالی قلبی فراهم آورد؛ زیرا «صدقه هم از زمینه های نزول رحمت است؛ الصدقه تردّ البلاء و تنزل الرّحمه: صدقه بلا را می راند و رحمت را می باراند» (عبادی، ۱۳۸۵):

خواجه احمدحسن میمندی در اولین روزی که به روزگار مسعود به وزارت نشست، به شکرانه خلاصی از بند و نشستن به وزارت، فقرا و مساکین را صدقه فرمود: «لیطلق علی الفقراء و المساکین شکرًا لله رب العالمین من الورق عشرة آلاف درهم و من الخبز عشرة آلاف و من اللحم خمسة آلاف و من الکریاس عشرة آلاف ذراع» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۷۱).

در حادثه رود هیرمند که کشتی مسعود شکست و بسختی او را نجات دادند: «چون پادشاه را سلامت یافتند خروج و دعا بود از لشکری و رعیت، و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود. و دیگر روز امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت برین حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که بدان مقرون شد مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار بار هزار درم به دیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند» (همان، ۴۷۸).

«نثار کردن» و نثار دادن» رسمی بود که در آن بزرگی را به مناسبتی از جمله خانه و منزل نو، پست و منصب جدید «خدمت می‌کردند» و هدیه می‌دادند. در سال ۴۲۹ هـ. ق. که مسعود در غزنین بر تخت نویی که تازه ساخته بودند نشست: «بار دادند و ارکان دولت و اولیاء چشم پیش آمدند و بی‌اندازه نثار کردند... و امیر تا چاشتگاه بنشست و بر تخت بود تا ندیمان آمدند و خدمت و نثار کردند» (همان، ۵۰۹).

۲-۴. مال‌دوستی و ثروت‌اندوزی:

بدون شک مهم‌ترین رذیله و ضعفی که انحطاط و شکست خاندان غزنوی به ویژه مسعود را تسریع کرد، مال‌دوستی، دنیاطلبی و حرص و آز پایان‌ناپذیر سلطان و رجال دربار بود. همین خصیصه است که غالب حوادث ناگوار و نامیمون دربار را رقم زده‌است. بی‌جهت نیست که بیهقی در سرتاسر کتابش علی‌الخصوص در انتهای سرنوشت قهرمانان، این همه در نکوهش دنیای دون داد سخن داده‌است. در پایان قصه حسنک، مظلوم‌ترین رجل دربار مسعود، زیرکانه و با لطافت تمام، گوش‌زد می‌کند که اگر اسباب و نعمت دنیا را به یک سو می‌نهاد، به چنین سرنوشتی دچار نمی‌شد:

«این است حسنک و روزگارش و اگر زمین و آب مسلمانان به غصب بستند، نه زمین ماند و نه آب، و چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت... و این همه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حطام دنیا به یک سوی نهادند. احمق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند.» (بیهقی، ۱۳۹۰، ۱۹۸).

این همه استناد به ابیات عربی و فارسی و آوردن عبارات‌های دلنشین با موضوع نکوهش دنیا، در خلال حکایات و حوادث کتاب، در حقیقت انگشتی است که بیهقی بر روی درد و معضل اساسی

دربار غزنه نهاده است:

«فصلی خوانم از دنیای فریبنده به یک دست شکرپاشنده و به دیگر دست زهر کشنده، گروهی را به محنت آزموده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده، تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن بر نعمت دنیا محال است.» (همان، ۳۵۶).

به صراحت بیان می‌کند که محور اصلی برخوردهای رجال و به جان هم افتادن‌ها، تنها حرص، آز و دنیاطلبی است:

«و ندانم تا این نوخاستگان درین دنیا چه بینند که فراخیزند و مثنی حطام گرد کنند و ز بهر آن خون ریزند و منازعت کنند.» (همان، ۳۹۲).

این حرص و آز مال‌اندوزی در مسعود به حدی است که «باصطلاح امروز می‌توان گفت او در برابر «پول» و هر چه قابل تملک است حساسیتی عجیب داشته و چون «بوی» سیم و زر به مشامش می‌رسید، برآستی زمام عقل از دست می‌داده و برای بدست آوردن آن به هر کاری دست می‌زده و درین باب نصیحت هیچ کس را نمی‌پذیرفته است.» (متینی، ۱۳۷۴، ۵۷۳) عامل اصلی قلع و قمع رجال، بزرگان و سرداران در عصر مسعود و دودستگی و رقابتی که تحت عنوان «پدریان و پسران» در دربار به وجود آمده بود در حقیقت حرص و آز بی‌حد و حصر سلطان و چشم طمع سرکشی بود که بر مال و ثروت قربانیان دوخته بود و برای ارضای آن، از جان افراد هزینه و مایه می‌گذاشت. به همین دلیل تمامی این گونه حوادث و رویدادهای «فروگیری» به مصادره اموال و دارایی‌های اشخاص می‌انجامید. بیهقی، شاهد این بی‌رسمی‌ها و غارت‌های همراه با وحشی‌گری‌ها و خونریزی‌ها بود که می‌گوید: «پیش من باری آن است که ملک روی زمین نخواهم با تبعیت آزاری بزرگ تا به خون رسد.» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۵۶۱) پس «صعبا فریبنده که این درم و دینار است! بزرگا مردا که ازین روی برتواند گردانید» (همان، ۴۸۴).

۲-۵. بدخلقی، تندمزاجی و زودخشمی رجال:

یکی دیگر از رذیلت‌های اخلاقی که شخصیت‌های کتاب بیهقی را دربر گرفته، کج‌خلقی و تندمزاجی است. اگر چه همه جای کتاب، بوسهل زوزنی بدین خصیصه بیشتر معروف است و همواره «با مردمان بدساختگی کردی، و درشت و ناخوش و صفرایی عظیم داشت» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۶۰) ولی در حقیقت غالب رجال دربار از جمله محمود و مسعود چنین بوده‌اند و گفتار و اعمالشان همواره با وحشت، خشم و بدخلقی همراه بود. چنان که در تعالیم دینی و مراحل عرفانی و نیز کلام معصوم «شفقت و مهربانی بر ضعیفان و ناتوانان سبب نزول رحمت الهی است». امام عارفان علی (ع) می‌فرمایند: «ارحموا ضعفاءکم فالرحمه لهم سبب رحمه الله لکم» و به موجب روایت دیگری از

آن حضرت، با رحمت کردن، رحمت نازل می‌گردد: «ببذل الرحمه تستنزل الرحمه» (عبادی، ۱۳۸۵: ۹۴) بخشی از ناکامی‌های پیاپی دربار مسعود غزنوی نتیجه کج خلقی‌ها و تندمزاجی‌های درباریان با زبردستان بوده‌است؛ زیرا باعث زایل شدن همدلی، وحدت و یکپارچگی می‌شد. سراسر تاریخ بیهقی مملو از حکایت‌ها و حوادثی است که بیانگر رفتارهای خشمگینانه و وحشت‌انگیز افراد با یکدیگر است. داستان بوبکر حصیری با غلام خواجه احمدحسن میمندی و برخورد تند خواجه با بوبکر حصیری و پسرش و بوالفتح بستی، خشم و غضب مسعود بر وزرا و امیران و زبردستان و نیز رفتار بوسهل زوزنی با دیگران، تنها بخشی از کج خلقی‌های رجال دربار غزنه است که تصویر سیاه و زشت را در اذهان خوانندگان به جای گذاشته‌است.

۲-۶. مشرفی و جاسوسی‌گری درباریان

در هیچ دوره تاریخی و در هیچ حکومتی، مشرفی و جاسوسی چنین گستردگی و رونقی نداشت «تمام دستگاه بر پاشنه جاسوسی می‌چرخد. هیچ کس ایمن نیست. بیهقی در حق سلطان می‌گوید: «در این باب آیتی بود» یعنی در باب گماردن جاسوس. (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۴: ۵). هر کدام از وزرا، امیران و رجال، رقیبان خود را بوسیله خدمتکاران و شاگردانشان زیر نظر داشتند و «نفس‌هایشان را می‌شمردند». امیر که در واقع ارباب همه غلام‌ها و خدمتکاران و چاکران و کنیزان است «انفاس همه را می‌شمرد» و تمام گفتارها و کارهای زبردستان به او انهاء می‌شد. در درباری که کنیز و غلام هر یک از رجال جاسوسی است گماشته بر اعمال و رفتار ارباب؛ و خادم به مخدوم خیانت می‌کند «توقع بیهوده است اگر چشمداشت رعایت اخلاق از چنین دستگاهی داشته باشیم.» (همان، ۴) سلطان بر فرزندان و نیز پسران بر پدر جاسوس می‌گمارند. داستان «خیشخانه هرات» یک نمونه از این معضل است. در چنین محیطی که بی‌اعتمادی به اوج رسیده، هیچ کس در امان نیست و کارشکنی رواج می‌یابد و سرانجام زوال و شکست حاکم می‌شود.

۲-۷. افسانه گفتن و واقعیت پنداشتن:

هندوشاه نخبوانی معتقد است که «تواریخ در حقیقت اسمارند و اسمار مرد را مشغول می‌گرداند تا از غم‌ها ساعتی خلاصی یابد و از نامرادی‌ها برآساید» (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۳۰-۲۹)؛ ولی بیهقی بارها تاکید کرده که آن چه نوشته، یا خود دیده و شنیده یا از اهل ثقه روایت کرده و نیز خود را از آن گونه مورخین که خرافه و افسانه می‌گویند تا خوانندگان را خواب کنند مبراً دانسته و الحق هم، چنین بوده‌است؛ اما در باب سبکتگین قصه‌ای نقل کرده که نمی‌تواند واقعیت داشته‌باشد و بیشتر به افسانه می‌ماند:

«... پیش‌تر از آنکه من (سبکتگین) به غزنین افتادم یک روز برنشستم نزدیک نماز دیگر و به صحرا بیرون رفتم به بلخ، همان یک اسب داشتم. و سخت تیز تک و دونده بود چنانکه هر صید که پیش من آمدی باز نرفتی. آهوئی دیدم ماده و بچه با وی. اسب را برانگیختم و نیک نیرو کردم و بچه از مادر جدا ماند و غمی شد. بگرفتمش و بر زین نهادم و بازگشتم، و روز نزدیک نماز شام رسیده بود. چون لختی براندم آوازی به گوش من آمد. باز نگریستم مادر بچه بود که بر اثر من می‌آمد و غریبی و خواهشکی می‌کرد. اسب برگردانیدم به طمع آنکه مگر وی را نیز گرفته‌اید، و بتاختم، چون باد از پیش من برفت. بازگشتم، و دو سه بار همچین می‌افتاد و این بیچارگک می‌آمد و می‌نالید. تا نزدیک شهر رسیدم آن مادرش همچنان نالان نالان می‌آمد. دلم بسوخت و با خود گفتم ازین آهوبره چه خواهد آمد؟ برین مادر مهربان رحمت باید کرد. بچه را به صحرا انداختم. سوی مادر بدوید و غریو کردند و هر دو برفتند سوی دشت. و من به خانه رسیدم، شب تاریک شده بود و اسبم بی جو بمانده، سخت تنگدل شدم و چون غمناک در وثاق بخفتم. به خواب دیدم پیرمردی را سخت فره‌مند که نزدیک من آمد و مرا می‌گفت: یا سبکتگین بدان که آن بخشایشی که بر آن آهوئی ماده کردی و آن بچگک بدو باز دادی و اسب خود را بی جو یله کردی ما شهری را که آن را غزنین گویند و زاولستان به تو و فرزندان تو بخشیدیم؛ و من رسول آفریدگارم جلّ جلاله و تقدّست اسماؤة و لاله غیرة. من بیدار شدم و قوی دل گشتم و همیشه ازین خواب همی‌اندیشیدم و اینک بدین درجه رسیدم» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۲۱۳-۲۱۲).

۲-۸. سپید پوشیدن در سوگ و ماتم:

در تاریخ بیهقی دو جا عزای عمومی و رسمی آمده است: یکی در مرگ محمود غزنوی است که مسعود با سپاهیان در سپاهان از این واقعه باخبر شدند و سه روز مراسم سوگ و تعزیتی ملکانه به رسم برپا داشتند:

«و امیر دیگر روز بارداد با قبائی و ردائی و دستاری سپید، و همه اعیان و مقلّمان و اصناف لشکر به خدمت آمدند سپیدها پوشیده، و بسیار جزع بود، سه روز تعزیتی ملکانه به رسم داشته آمد چنان که همگان بیسندیدند.» (همان ۵۲).

و دیگر، در مرگ خلیفه القادر بالله به دستور امیرمسعود در بلخ سه روز ماتم داشتند و تکلفی عظیم کردند:

«... و امیر ماتم داشتن بیسیجید و دیگر روز که بارداد با دستار و قبا بود سپید و همه اولیا و حشم و حاجبان با سپید آمدند و رسول را بیاوردند تا شاهد حال بود. و بازارها در بیستند و مردم و اصناف رعیت فوج فوج می‌آمدند. و سه روز برین جمله بود و رسول را می‌آوردند و چاشتگاه که امیر

برخاستی باز می‌گردانیدند و پس از سه روز مردمان به بازارها باز آمدند و دیوان‌ها در بگشادند و ...» (همان، ۲۹۳).

در بیشتر فرهنگ‌ها لباس سیاه، پوشش مناسب عزا و ماتم است. البته، گویا در مناطقی از چین پوشش مرکب از رنگ سیاه و سفید به عنوان پوشش ماتم به کار می‌رفت؛ یا در هندوستان در دوره‌ای نیز لباس سفید، لباس عزا بود که متأسفانه منبع مکتوب موثقی بدست نیامد. اما مرحوم دکتر فیاض در حاشیه تاریخ بیهقی به این رسم عزا و ماتم در آن زمان اشاره‌ای کردند (بیهقی، ۱۳۷۱، ۹۴).

۲-۹. تعصّب و علاقه زیاد نسبت به غزنویان و پادشاهان این خاندان:

این‌که بیهقی که از عوامل دربار و دست‌اندرکار امور حکومتی است، این همه ابراز علاقه و محبت نسبت به امیران می‌کند، کاملاً طبیعی و منطقی است؛ چون ولی نعمتان او هستند و نیز نسبت به بیهقی با حرمت و بزرگی رفتار می‌کردند. اما برای او که «کتب خوانده» و دانشمندی آگاه است، پادشاهان را همپایه پیامبران و از موهبت‌های الهی می‌داند کمی جای شگفتی است:

«و پادشاهان ما را - آن که گذشته‌اند ایزدشان بیامرزاد و آنچه بر جای‌اند باقی دارد - نگاه باید کرد تا احوال ایشان بر چه جمله رفته‌است و می‌رود در عدل و خوبی سیرت و عفت و دیانت و پاکیزگی روزگار و نرم کردن گردن‌ها و بقعت‌ها و کوتاه کردن دست متغلبان و ستمکاران، تا مقرر گردد که ایشان برگزیدگان آفریدگار جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه بوده‌اند و طاعت ایشان فرض بوده و هست» (همان، ۱۲۱).

در این میان نسبت به ابوشجاع فرخ‌زاد پسر مسعود بیش از دیگران علاقه و محبت نشان داده و نعوت بیشتر و والاتری به کار برده‌است. بدان دلیل که در اواخر اشتغال بیهقی در تدوین کتابش، فرخ‌زاد بر قلمرو غزنویان حاکم بود و نیاز به حمایت و توجه او داشت.

«... که در روزگار همایون سلطان عادل ابوشجاع فرخ‌زاد بن ناصر دین‌الله به دیوان رسالت بنشست ...» (همان، ۲۷۸).

«... در دولت فرخ سلطان معظم ابوشجاع فرخ‌زاد ابن ناصرالدین اطال‌الله بقاء و نصر اولیاء ...» (همان، ۲۴۹).

این شیوه در تاریخ نویسی که به احوال پادشاهان و فرمانروایان توجه مفرط می‌کنند، روشی است که تا حدی تحت تأثیر وقایع نگاری قدیم است و کمتر کتاب تاریخی قدیمی وجود دارد که از این شیوه عدول کرده‌باشد (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۶۳).

۲-۱۰. حمایت و جانبداری از استادش بونصر مشکان:

همه جا از استادش با احترام یاد کرده و او را برتر و والاتر از همه می‌دانست. از تمام جهات علمی، ادبی، مدیریت و تدبیر، اخلاق و منش و رفتار و به ویژه در دبیری و کتابت هیچ کس را به پایه او نمی‌داند و یگانه روزگار می‌شناسد:

«و طرفه آن بود که از عراق گروهی را با خویشتن بیاورده بودند چون بوالقاسم حزین و دیگران، و ایشان را می‌خواستند که به روی استادم برکشند که ایشان فاضل تراند، بگویم که ایشان شعر به غایت نیکو بگفتندی و دبیری نیک بکردندی و لکن این نمط که از تخت ملوک به تخت ملوک باید نشست دیگر است. و مرد آنگاه آگاه شود که نبشتن گیرد و بداند که پهنای کار چیست» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

احترام، محبت و مودتی که بین این استاد و شاگرد بود، متقابل بود و نیز مثال زدنی؛ و اگر همه جا بیهقی او را یگانه روزگار می‌داند و به نیکی از او یاد می‌کند، جای آن بود؛ و خود به صراحت چنین بیان می‌کند:

«و چون مرا عزیز داشت و نوزده سال در پیش او بودم عزیزتر از فرزندان وی و نواختها دیدم و نام و مال و جاه و عزّ یافتم واجب داشتم بعضی را از محاسن و معالی وی که مرا مقرر گشت باز نمودن و آن را تقریر کردن، و از ده یکی نتوانستم نمود، تا یک حق را از حق‌ها که در گردن من است بگزارم. و چون من از خطبه فارغ شدم روزگار این مهتر به پایان آمد، و باقی تاریخ چون خواهد گذشت که نیز نام بونصر نبشته نیاید درین تألیف، قلم را لختی بر وی بگریانم و ...» (همان، ۵۶۲).

۲-۱۱. وجه تسمیه ذوالیمینین برای طاهر:

ذوالیمینین لقب طاهر بن الحسین بن مصعب بن زریق بن ماهان خراسانی فوشنجی مکنی به ابی الطیب است که مأمون بدو داد. اما این که چرا این لقب را به طاهر داد بحث‌ها و نظریه‌های مختلفی است که مورّخین به شکل‌های متفاوت آورده‌اند؛ از جمله سمعانی، ابن اثیر، ابن خلکان، طبری و.. که تفصیل آن در لغت نامه زیر مدخل «ذوالیمینین» آمده است. بیهقی بیان کرده است که وقتی طاهر به فرمان مأمون رضا (ع) را به بغداد آورد، هنگام بیعت ولی عهدی، دست چپ خود را پیش کشید، چون امام رضا (ع) علت این کار را پرسید، جواب داد که دست راستم مشغول است به بیعت مأمون خلیفه و اینک دست چپم آزاد است، که رضا (ع) از این کار او خوشش آمد. و چون امام رضا (ع) به خراسان آمد، در دیدارش با خلیفه:

«از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت بازگفت. مأمون را سخت خوش آمد و

پسندیده آمد آنچه طاهر کرده بود. گفت ای امام، آن نخست دستی بود که به دست مبارک تو رسید، من آن چپ را راست نام کردم و طاهر را که ذوالیمینین خوانند سبب این است» (همان، ۱۵۷). برای این عنوان در کتب مختلف وجوه متفاوتی آورده اند. در برگردان تاریخ طبری که به بلعمی منسوب است چنین آمده است: «و محمد بن جریر ایدون گوید اندر این که مأمون مرطاهر را از آن ذوالیمینین نام کرد که او را بفرمود که بیعت من از مردمان بستان بر دست خویش، و آن دست راست تو دست راست خویش کردم، و آن دست چپ تو دست راست تو کردم و بدو چنین نامه کرد به خط خویش و توقیع زد و گفت: بایعنی بِنَفْسِكَ وَ خَدَّ بِيَعَةُ النَّاسِ بِالْخِلَافَةِ وَ قَدْ جَعَلْتُ فِي الْبَيْعَةِ يَمِينَكَ يَمِينِي وَ شِمَالَكَ يَمِينِي فَأَنْتَ ذُو الْيَمِينِينَ يَا طَاهِرَ بْنَ الْحُسَيْنِ.» (طبری، ۱۳۸۰، ۴، ۱۲۱۶). در تاریخ «کامل» وجهی دیگر برای آن آمده است: «مردی از سپاه علی که حاتم طائی نامیده می شد بر طاهر یورش آورد و طاهر شمشیر خود را با دو دست بگرفت و بر او بزد و بر خاکش فکند و از این پس طاهر ذوالیمینین نام گرفت.» (ابن اثیر، ۱۳۸۰، ۸، ۳۷۶۹) در زین الاخبار، برای این لقب، وجه دیگری آورده و آن، این است که هنگام فرستادن طاهر در برابر سپاه امین به فرماندهی علی بن عیسی، فضل سهل ساعت خروج اختیار کرد و طالع نهاد که دو ستاره یمانی یعنی سهیل و شعری موافق افتاد؛ مأمون این قران را به فال نیک گرفت و طاهر را ذوالیمینین نام کرد (گردیزی، ۱۳۸۴، ۲۰۱).

۳. نتیجه گیری:

با روی کار آمدن غزنویان در خراسان، بساط ایران دوستی و گرایش های ملی گرایی نه یکباره، که اندک اندک در سرتاسر ایران برچیده شد به نحوی که در این دوره بیشترین نفوذ زبان و فرهنگ عربی در این مناطق واقع شد. دیگر نه شاعران و سخنوران از بذل و بخشش های سرمست کننده دربار اثری دیدند و نه از انجمن ها و محفل های ادبی فارسی شکوهی و رونقی باقی مانده بود. در حقیقت، با دسیسه خلافت عربی - اسلامی بغداد، ترکانی خونریز و متعصب به قدرت رسیدند که هدفشان خوش خدمتی به خلافت بغداد و سرکوب و ریشه کن کردن احساسات ملی گرایانه و جلوه های فرهنگ و تمدن ایرانی بود. اما در درون تعصب و سخت گیری های حکومت، کتاب ارزشمند تاریخ بیهقی نوشته شد که به تنهایی توانست سرمشقی برای نویسندگان باشد و زبان فارسی را در مسیری قرار دهد که به تکامل و اعتلا رهنمون گردد. بیهقی به پشتوانه آموزش های استادش بونصرمشکان و مطالعات عمیق ادبی اش حرمت و مهارت را به هم آمیخت و اول اعتماد و حمایت دربار را بدست آورد، آنگاه به دور از تعصب و جانبداری و هرگونه حب و بغضی، به نگارش تاریخ زمانه اش پرداخت و چنان در این راه، عالمانه قدم برداشت که لحظه ای از جاده انصاف خارج نشد و

ذره‌ای اختیار قلم را به دست هواهای زمانه و ایدئولوژی‌های مذبحخانه نسپرد. بنابراین کتاب او آینه‌ای است در برابر روزگارش، و آنچه را که می‌نماید در حقیقت همان چیزی است که به وقوع پیوست. اگر از تعصبات دینی، خرافه، جهل و رذیلت‌های روزگارش سخن می‌گوید، انزجار خود را از این مسائل نیز بیان می‌کند و به صراحت اعلام می‌کند که چاره‌ای جز باز نمودن ندارد. او همان‌طوری که در دسته‌بندی‌های رجال دربار کاملاً بی‌رنگ است، آلوده ایدئولوژی روزگارش هم نشد و سفید باقی ماند. بهمین دلیل آنچه که در کتاب سترگش بازنموده، منصفانه، حقیقی و اخلاقی است.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۰)، تاریخ کامل، برگردان سیدحسین روحانی و حمیدرضا آژیر، تهران، اول، اساطیر.
- ۲- ابن الرسول، محمدرضا، (۱۳۸۷)، مقاله «کتاب‌شناسی بیهقی»، مجله تاریخ اسلام، شماره ۳۶، مهرماه.
- ۳- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی، (۱۳۷۴)، مقاله «جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مجموعه سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت بیهقی، ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹)، چاپ دوم، دانشگاه فردوسی، مشهد، صص ۳۸ - ۱.
- ۴- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۷۱)، تاریخ بیهقی، به کوشش: خلیل خطیب رهبر، تهران، دوم، مهتاب.
- ۵- -----، (۱۳۹۰)، تاریخ بیهقی، به اهتمام: محمد جعفر یاحقی، مشهد، پنجم، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۶- پروین‌گنابادی، محمد، (۱۳۷۴)، مقاله «نکاتی راجع به تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مجموعه سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت بیهقی، ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹)، چاپ دوم، دانشگاه فردوسی، مشهد، صص ۱۱۹ - ۱۰۳.
- ۷- جوینی، عطاملک، (۱۳۷۵)، تاریخ جهانگشا، تصحیح: علامه قزوینی، تهران، اول، دنیای کتاب.
- ۸- حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۹)، تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، تهران، سوم، اساطیر.
- ۹- زرقانی، سیدمهدی، (۱۳۸۸)، تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی، تهران، اول، سخن.
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، تاریخ در ترازو، تهران، پنجم، امیرکبیر.
- ۱۱- سارتر، ژان پل، (۲۵۳۶)، ادبیات چیست؟، ترجمه: ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، تهران، پنجم، کتاب زمان.
- ۱۲- سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۸۷)، گلستان، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، تهران، هشتم، خوارزمی.
- ۱۳- طبری، محمدبن جریر، (۱۳۸۰)، تاریخ نامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تهران، دوم، سروش.
- ۱۴- عبادی، کرم، (۱۳۸۵) مقاله «اسباب نزول رحمت الهی»، فصل‌نامه تخصصی عرفان، سال دوم، شماره پیاپی هفتم، بهار، دانشگاه اسلامی واحد زنجان، صص ۱۰۲ - ۲۹.
- ۱۵- عقلائی، تورج، (۱۳۸۶) مقاله «سلوک در طریق سلامت نفس با گام‌های مولانا»، فصل‌نامه تخصصی عرفتن، سال چهاردهم، زمستان، دانشگاه اسلامی واحد زنجان، صص ۷۰ - ۲۹.
- ۱۶- غزالی، امام‌محمد، (۱۳۸۴)، قواعدالعقاید، ترجمه و توضیح: علی‌اصغر حلبی، تهران، اول، جامی.
- ۱۷- فتوحی رود معجنی، محمود، (۱۳۹۲)، سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران، دوم، سخن.
- ۱۸- فرزام، حمید، (۱۳۷۴) مقاله «ارزش اخلاقی تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مجموعه سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت ۱۹- بیهقی، ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹)، چاپ دوم، دانشگاه فردوسی، مشهد،

صص ۴۱۱ - ۳۹۳.

۲۰- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، (۱۳۸۴)، زین الاخبار، به اهتمام: رحیم زاده ملک، تهران، اول، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۲۱- نظام الملک، حسن بن علی (۱۳۹۲)، گزیده سیاست نامه، به انتخاب و شرح دکتر شعار، تهران، هجدهم، قطره.

۲۲- متینی، جلال، (۱۳۷۴) مقاله «سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مجموعه سخنرانی های مجلس ۲۳- بزرگداشت بیهقی، ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹)، چاپ دوم، دانشگاه فردوسی، مشهد، صص ۶۰۷ - ۵۳۰.

۲۴- مدرس زاده، عبدالرضا، (۱۳۸۹)، مقاله «تاریخ بیهقی و پژوهش های ادبی»، مجله زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره ۲، زمستان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا.